

خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا

محمد علی بصیری^۱ - سید حسام الدین موسوی^۲ - محمد علی رعیتی نژاد^۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱۷

تاریخ تصویب: ۹۱/۴/۱۵

چکیده

خیزش نظامی چین یکی از مهمترین رخداد‌های تاریخ مدرن روابط بین‌الملل است. این کشور بیش از دو دهه است که با در پیش گرفتن سیاست‌های عقلایی در دو حوزه داخلی و بین‌المللی به پیشرفت‌های عظیمی نایل آمده است. کسب این موفقیت‌ها در ترکیب با قابلیت‌های وسیع این کشور، آن را به قدرتی بزرگ و تأثیرگذار و یکی از کاندیداهای ابرقدرتی در قرن بیست و یکم تبدیل ساخته است. از آنجا که ایالات متحده خود را تنها ابرقدرت جهان مدرن فعلی می‌داند، خیزش چین بیش از هر چیز می‌تواند چالش‌هایی را برای هژمونی ایالات متحده ایجاد نماید؛ که این مسأله خود ضرورت پاسخگویی و واکنش ایالات متحده را به همراه دارد. مقاله‌ی حاضر ضمن ارزیابی پیشرفت‌های نظامی چین در سال‌های اخیر و همچنین بررسی تأثیرات و نتایج این

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (vazden2006@yahoo.com)

۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان (Hesamaldin.msv@gmail.com)

۳. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (alirayatinejad15@yahoo.com)

پیشرفت‌ها به دنبال پاسخ به این پرسش می‌باشد که، سیاست آمریکا برای مقابله با خیزش نظامی چین چه می‌باشد؟ فرضیه‌ای که در این مقاله به دنبال ارزیابی آن هستیم این است که، رشد و توسعه‌ی اخیر نظامی چین بیش از هر چیز نشانگر تمایل چین به کسب هژمونی جهانی می‌باشد، از این رو با خیزش چین و تثبیت جایگاه جهانی آن در نظام جدید بین‌المللی، طی دهه‌های آتی، تضاد اساسی منافع ایالات متحده و چین بیش از پیش علنی شده و این برخورد منافع ورای اختلاف ایدئولوژیک، در نهایت به رقابت منافع استراتژیک بین آمریکا و چین در منطقه آسیا-پاسفیک و یا حتی در جهان منتهی می‌شود. و از آنجایی که این مسأله با سیاست‌های آمریکا همخوانی ندارد، لذا ایالات متحده با پیگیری دو استراتژی مهار و مشارکت به این معمای امنیتی واکنش نشان خواهد داد.

واژه‌های کلیدی: سیکل قدرت، نوسازی نظامی، چین، آمریکا، استراتژی مهار، استراتژی مشارکت.

مقدمه

در دهه‌ی ۱۹۹۰ به دنبال درک تکان دهنده‌ی اهمیت سلاح‌های پیشرفته در طول جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱-۱۹۹۰)، روند انقلاب در امور نظامی^۱، نگرانی‌های استراتژیک فزاینده به خاطر به چالش کشیده شدن منافع امنیتی چین در تایوان توسط آمریکا، ظهور مجدد ژاپن به عنوان یک قدرت نظامی منطقه‌ای در کنار قدرت نظامی در حال رشد هند و نفوذ منطقه‌ای آن که جنگ را نسبت به گذشته محتمل‌تر می‌ساخت شاهد تمایل دوباره‌ی چین به تکنولوژی‌های دفاعی مدرن و مدرن سازی ارتش آزادی‌بخش خلق هستیم. از این رو بیش از سه دهه است که چین به طور مداوم در پی ایجاد یک ارتش تخصصی و مدرن بوده است. صرف نظر از اینکه چین تا چه میزان توسعه نیافته به نظر برسد، حجم تلاش‌های

1. Revolution in Military Affairs (RMA)

تسلیحاتی آن در این سه دهه بسیار قابل توجه می‌باشد. چین اکنون مجموعه صنایع نظامی نسبتاً هماهنگی را در اختیار دارد که ظرفیت تولیدی آن در حد بالاترین سطوح جهانی است. این کشور اگرچه هنوز جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی است که اقتصاد آن بیشتر متکی بر نیروی کار است، اما از نظام صنعتی و نظامی منسجمی برخوردار است که مقادیر متنابهی سلاح در همه‌ی زمینه‌های دفاعی مورد نیاز تولید می‌نماید. و اگر چه پیشرفت و پیچیدگی فنی سلاح و اطلاعات و آزمودگی نیروی کار در بخش تسلیحاتی چین در حد ایالات متحده و روسیه نمی‌باشد، اما ابداعاتی در طراحی لوازم دفاع و نوآوری‌هایی در شیوه‌های تولید و دقت نظرهایی در کنترل کیفیت کالاهای تسلیحاتی، این کشور را تا حدی قابل تحسین در دنیا قرار داده است. چنین تأکیدی بر پیشرفت نظامی طبعاً شک و تردیدهایی را در مورد مقاصد نظامی و تصورات استراتژیک چین در میان سیاستگذاران و تحلیلگران خارجی برانگیخته است. عده‌ای بر این اعتقادند که خیزش نظامی چین می‌تواند بیش از هر چیز برای هژمونی ایالات متحده خطرناک باشد و شاید چین کمین کرده و منتظر فرصتی است تا خیز بردارد و به جایگای برحق خود در نظام بین‌الملل دست یابد. از دید بسیاری از تحلیلگران آمریکایی سرعت توسعه‌ی ملی چین، وسعت و جمعیت این کشور، دلایل کافی برای رقابت با آمریکا را در آینده اقامه می‌کند. در پرتو این تحولات و تحلیل‌ها است که گفته می‌شود امروزه چین به عنوان یک قدرت معارض در مقابل ایالات متحده عرض اندام نموده و موقعیت ایالات متحده را به عنوان یک قدرت مسلط به معارضه طلبیده است. از این‌رو مقاله‌ی حاضر ضمن ارزیابی پیشرفت‌های نظامی چین در سالهای اخیر و همچنین بررسی تأثیرات و نتایج این پیشرفت‌ها به دنبال پاسخ به این پرسش می‌باشد که سیاست آمریکا برای مقابله با خیزش نظامی چین چه می‌باشد؟ فرضیه‌ای که این مقاله به دنبال ارزیابی آن است اینکه، رشد و توسعه‌ی اخیر نظامی چین بیش از هر چیز نشانگر تمایل چین به کسب هژمونی جهانی و ابر قدرتی در نظام بین‌الملل می‌باشد، از این رو با خیزش

چین و تثبیت جایگاه جهانی آن در نظم جدید بین‌المللی، طی دهه‌های آتی، تضاد اساسی منافع ایالات متحده و چین بیش از پیش علنی شده و این برخورد منافع و رای اختلاف ایدئولوژیک در نهایت به رقابت منافع استراتژیک بین آمریکا و چین در منطقه آسیا-پاسفیک و یا حتی در جهان منتهی می‌شود. و از آنجایی که نوسازی و توسعه‌ی توانمندیهای نظامی با سیاست‌های آمریکا همخوانی ندارد، لذا ایالات متحده با پیگیری دو استراتژی مهار^۱ و مشارکت^۲ به این معمای امنیتی واکنش نشان خواهد داد.

مبانی نظری

پارادایم‌های مختلفی در رشته‌ی روابط بین‌الملل، تلاش کرده‌اند تا به سوال مربوط به چرایی و چگونگی تغییر و انتقال قدرت در نظام بین‌الملل، پاسخ دهند. هر یک از این دیدگاه‌ها، از چشم انداز خاص خود به پدیده‌های موجود در عرصه‌ی جهانی نگریسته و مولفه‌های متفاوتی را مورد بررسی‌های خود قرار داده‌اند. یکی از گروه‌هایی که درک مناسبی از روند دگرگونی و انتقال قدرت دارند، نظریه پردازان سیکل قدرت می‌باشند. نویسندگانی چون چارلز دوران^۳، وس پارسونز^۴، اندرو پاراسیلیتی^۵، بروک تسمان^۶، استیو چان^۷ و سوشیل کمار^۸ که در این چهارچوب به تحلیل نظام بین‌المللی پرداخته‌اند، معتقدند مفهوم قدرت که در تئوری سیکل قدرت بیان می‌شود، می‌تواند مناقشه در نظام بین‌الملل و زیر مجموعه‌های آن را، به روشنی توضیح دهد (قلی زاده، ۱۳۸۹: ۱۲).

این تئوری که درباره‌ی صعود و افول قدرت‌های بزرگ بین‌المللی است، ادعا می‌کند که رشد و زوال قدرت ملی، کلیدی را برای فهم رخداد جنگ‌های عمده به دست می‌دهد. به

1. Containment
2. Engagement
3. Charles Doran
4. Wes Parsons
5. Andrew Parasiliti
6. Brock Tessman
7. Steve Chan
8. Sushil Kumar

اعتقاد چارلز دوران: «تغییرات در قدرت ملی از یک الگوی منظم صعود، بلوغ و انحطاط، پیروی می‌کند، و این خط سیرها، رقابت‌های مرتبط با قدرت‌های بزرگ را بازتاب می‌دهد. هنگامی که این دولت‌ها با وارونگی غیر منتظره‌ای در مسیر و میزان تغییر در خط سیر قدرتشان، مواجه می‌شوند، در معرض شک‌های روانی گوناگون، یا چالش‌های داوری قرار می‌گیرند، که خطر وقوع این جنگ‌های عمده را افزایش می‌دهد. تعداد زیادی از قدرت‌های بزرگ که خودشان را تحت اجبار چین و وارونگی می‌یابند، گرایش زیادی را برای ورود به جنگ‌های بزرگ از خود نشان می‌دهند» (Tessman and Chan, 2004: 131).

یکی از مفاهیم محوری که در تئوری سیکل قدرت، بر آن تأکید می‌شود، پیوند قدرت و نقش و چگونگی رابطه بین این دو با یکدیگر است. این مسأله آنقدر اهمیت دارد، که چارلز دوران، نظریه‌اش را تحت عنوان سیکل قدرت نام‌گذاری کرده است. از دیدگاه دوران، «با وجود اینکه کارشناسان در تعریف قدرت با یکدیگر توافق ندارند، اما آن‌ها قادرند تا دولت‌ها را به صورت هماهنگی بر حسب اینکه قدرتمندی دولت‌ها چگونه می‌بایست ادراک گردد، رتبه‌بندی نمایند. بدون چنین درکی از سلسله مراتب قدرت، سیاستگذاران، اساساً نمی‌توانند سیاست‌ها را به صورت عقلانی طراحی و اجرا نمایند. رتبه‌بندی دولت‌ها بر مبنای این عنوان که «چه کسی قدرت دارد»، در سراسر فرهنگ‌ها ثابت است و به صورت بسیار زیادی با توانایی ملی همبسته می‌شود» (Doran, 1974: 431-454).

این قدرت که بر مبنای توانمندی‌ها تعریف می‌شود، یک پدیده مطلق نیست، بلکه پدیده‌ای پویا و در حال تکامل محسوب می‌شود. قدرت نسبی بوده و در ارتباط با قدرت سایر بازیگران قابل محاسبه می‌باشد. به عبارت دیگر، منحنی رشد قدرت یک بازیگر (الف) ممکن است سیر صعودی را طی کند، اما اگر نرخ افزایش قدرت بازیگر (الف) از نرخ رشد قدرت بازیگر (ب) کندتر باشد، منحنی رشد قدرت سیر نزولی را طی خواهد کرد. زمانی

می‌توان در مورد افزایش قدرت یک بازیگر صحبت کرد که نرخ رشد آن سریعتر از نرخ رشد متوسط سایر بازیگران درون سیستم باشد (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۳). یعنی رشد مطلق یک کشور می‌بایست، آن کشور را از لحاظ قدرت نسبی نیز از معدل رشد دیگر بازیگران بالاتر ببرد.

مفهوم قدرت نسبی آن گونه که در تئوری سیکل قدرت بیان گردیده، نمایانگر انتظارات و نگرانی‌های دولت‌ها- به عنوان عواملی که در سیکل قدرت شان، به وسیله نیروهای سیستمیک به جلو رانده می‌شوند- است (قلی زاده، ۱۳۸۹: ۳۷).

تئوری سیکل قدرت تلاش می‌کند که رئالیسم و ایده‌آلیسم را در این مسأله‌ی محوری که در امور کشورداری، نقش با قدرت دارای اهمیتی برابر و همسان است، آشتی دهد. بر این اساس، در حالی که قدرت، ابزارها را نشان می‌دهد، نقش سیاست خارجی، دغدغه‌ها و غایت‌های کشور داری را در بر می‌گیرد. در دیدگاه سیکل قدرت، نقش نیز چون قدرت نسبی است. قدرت خودش را از طریق عمل یک سویه و کنترل ابراز می‌کند، اما نقش، تنها اگر از طریق پذیرش سیستمیک مشروعیت‌سازی شود، وجود خواهد داشت، به عبارت دیگر نقش با اینکه در ابتدا به وسیله‌ی آنچه که یک حکومت را در آن نقش بپذیرند، وجود خارجی خواهد داشت (Doran, 2003: 14).

بر این اساس اگر کشوری، در عرصه‌ی بین‌المللی برای خودش نقشی تعریف نماید، تا زمانی که توسط دیگران پذیرفته نگردد، عینیت نخواهد یافت.

در واقع از آنجا که تئوری سیکل قدرت بر آن است تا راه حلی برای انتقال قدرت صلح‌آمیز بیابد، تأکید می‌کند که نظم بین‌المللی مشروع، نیازمند یک توافق متقابل و نه یک سویه از نقش سیاست خارجی برای صعود و افول دولت‌ها است (Doran, 1971: 23).

بدین معنی که آنچه در تئوری سیکل قدرت در کانون توجه قرار می‌گیرد، تلاش برای شناسایی ساز و کارهایی است که به وسیله آن دگرگونی در سیستم، بدون نیاز به

جنگ عمده میسر گردد. از این رو دینامیک تاریخی کشورداری^۱، در تئوری سیکل قدرت با این مسأله مواجه است که آیا جنگ یک ابزار ضروری برای ساختار بندی دوباره‌ی قدرت جهانی در دوره‌های تاریخی تحول سیستم‌ها است؟

به عقیده‌ی لیسکا: «سیر تکامل سیستم اروپایی یا هر سیستم بین‌المللی دیگری، حکایت منازعاتی است که سیستم را پدید آورده و سپس منجر به نابودی آن می‌شود» (Liska, 1968: 59).

تامپسون بیان می‌کند که: «جنگ جهانی به عنوان یک مکانیزم سیستمیک، برای حل ستیزهای رهبری سیاسی در قرن پانزدهم پدید آمد و از آن به بعد این مکانیزم، پیوسته گسترش یافت» (Thompson, 1988).

تئوری ثبات هژمونیک گیلپین، انتقال قدرت^۲ کاگلر و ارگانسکی، و چرخه‌ی طولانی مدلسکی نیز جنگ عمده را به عنوان وسیله‌ای که موجب آن، سلسله مراتب سیستمیک پدید می‌آید، در نظر می‌گیرند (Doran, 2003: 18-19). براساس تئوری سیکل قدرت، ناپیوستگی ساختار (وارونگی در روندهای پیشین)، در پیوند با انتظارات سیاست خارجی، باعث جنگ عمده می‌شود. با چنین دیدگاهی، این تئوری برای تدوین یک دینامیک تاریخی، که به جنگ به عنوان مکانیزم تغییر سیستمیک نیازمند نیست، تلاش می‌کند؛ چرا که تغییر و انتقال صلح آمیز قدرت را امکان‌پذیر می‌داند. از این‌رو، در عین پذیرش تغییر دوری و تکاملی^۳، دو مکانیزم کلی تغییر در نظام بین‌الملل را که می‌تواند بر توسعه تکاملی تأثیر بگذارد (یعنی اصل مکملیت و اصل رقابت‌پذیری^۴) و دو مکانیزم دیگری که می‌تواند به تجدید دوری منجر شود (همکاری و رقابت^۵)، مسلم فرض می‌کند (Doran, 2003: 20).

1. Statecraft
2. Power Transition
3. Cycle Change and Evolutionary Change
4. Complementarity and Competitiveness
5. Cooperation and Competition

بنا بر تعریف دوران: «اصل مکملیت، فرایندی است که در آن حکومت‌ها کنش متقابل انجام می‌دهند، هر یک از آنها به کشور دیگر چیزهای را که نیاز دارد، کمک و هم بخشی می‌کند. اصل رقابت‌پذیری نیز فرایندی است که در آن حکومت‌ها، از نظر رفتاری یا نگرشی با هم تصادم می‌کنند. در این اصل، دولت از توانایی متضاد بازیگر دیگر برای حذف ماهیت مسأله ساز نهادها، قوانین یا رفتارهای خود استفاده می‌کند» (Doran, 1972: 6).

در ادامه باید افزود که تئوری سیکل قدرت، تعادل در نظام بین‌الملل و ثبات ساختاری را مرتبط با این مسأله می‌داند قدرت هژمون و متحدانش، از قدرت برتری نسبت به قدرت در حال ظهور برخوردار باشند. زمانی که قدرت چالشگر از قدرت مساوی یا بالاتری، نسبت به قدرت چالش شده برخوردار گردد، دوره‌ی دگرگونی و انتقال سیستم، فرا می‌رسد. اما ماهیت این انتقال، با نحوه‌ی عملکرد قدرت چالش شده، همبستگی تام دارد. در این راستا، قدرت چالش شده، سه انتخاب را فراروی خود دارد: اول آنکه، تلاش کند تا با یک اقدام نظامی پیشگیرانه، جلوی پیشرفت قدرت چالشگر را بگیرد. این گزینه، با توجه به رویکرد تئوری، مبنی بر مخالفت با جنگ و تأکید بر انتقال مسالمت آمیز قدرت، مردود شمرده می‌شود. دوم آنکه، با ایجاد یک ائتلاف گسترده علیه دولت نوظهور، قدرت این بازیگر را مهار و تعدیل نماید. این اقدام نیز با توجه به مخالفت تئوری سیکل قدرت با منطق موازنه‌ی قدرت و تأکید بر تعادل دینامیک، انتخاب درستی محسوب نمی‌شود. سوم آنکه، دولت چالش شده با انجام اقداماتی تلاش نماید با ایجاد تعادل قدرت و نقش خود و بازیگر نوظهور (پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری بین‌المللی و جهانی)، زمینه‌های رضایت این بازیگر را فراهم نماید (اخوان زنجانی، ۱۳۸۴: ۸۱).

از این رو، اقدامات زیر از سوی دولت چالش شده (اصلی) پیشنهاد می‌گردد:

- ایجاد فضایی که در آن دولت نوظهور توان ایفای نقش متناسب با قدرتش را

داشته باشد.

- استفاده از بحران‌های حاشیه‌ای برای مشارکت قدرت جدید در فرایند تصمیم‌گیری.

- افزایش همکاری و تعامل با قدرت نوظهور و شناسایی نقش متناسب با قدرت آن کشور.

در هر حال راه حل سوم این است که دولت چالش شده، بکوشد تا قدرت نوظهور را در مدیریت امور بین‌المللی مشارکت دهد و از این طریق از قدرت آن، برای ایجاد تعادل در سیستم بهره جوید. تئوری سیکل قدرت با تکیه بر منطق تعادل، این گزینه را منطقی‌ترین انتخاب از سوی دولت چالش شده می‌داند. اما مشکل اینجاست که اگر قدرت نوظهور در پی آن باشد تا از راه درگیری و جنگ تلاش کند تا سریع‌تر به اهداف خود نایل شود، آنگاه دولت فائقه قبلی چه انتخابی در پیش روی خود خواهد داشت؟ مخصوصاً اگر این قدرت از سیستم بین‌المللی جداگانه‌ای برخوردار باشد. برای نمونه، آلمان قبل از جنگ جهانی دوم، علی‌رغم دلجویی‌های فراوان از سوی متفقین، نهایتاً تصمیم گرفت از طریق جنگ به اهداف خود نزدیک گردد. از این رو تئوری سیکل قدرت در صورت وجود چین شرایطی منطق توازن و مخالفت از یک سو و سازش و همسازی از سوی دیگر را پیشنهاد می‌کند (قلی زاده، ۱۳۸۹: ۴۶).

نوسازی و خیزش نظامی چین

نوسازی و تکمیل نیروهای عظیم ارتش آزادی‌بخش خلق چین از بدو پیروزی انقلاب مورد توجه قرار داشته که گاه با کمک خارجی و و گاه بر اساس اتکا به خود تعقیب شده و با اینکه سیاست‌های داخلی و خارجی چین در چهار دهه گذشته شاهد تحولات و نشیب و فرازهای بسیار بوده است، هیچ یک از رهبران کشور اعم از میانه رو یا تندرو، درباره‌ی لزوم ادامه‌ی برنامه‌ی مذکور تردیدی به خود راه نداده‌اند. در این دوره‌ی طولانی سهم

عمده‌ای از صنایع ملی به بخش نظامی و تسلیحاتی اختصاص یافته و ارتش چین را در ردیف بزرگترین و پر هزینه‌ترین نیروهای مسلح در دنیا در آورده است. اکنون نیروی زمینی چین از نظر تعداد نفرات در دنیا در ردیف اول و نیروی دریایی و هوایی آن در ردیف سوم قرار دارند و قدرت هسته‌ای استراتژیک آن نیز اگرچه چندان بزرگ نیست، اما نیرویی در حال بالندگی و قادر به بازداشتن دشمنان از حمله‌ی هسته‌ای ناگهانی به کشور می‌باشد (Shambaugh, 2003: 164).

امروزه بر خلاف وضعیت سال ۱۹۹۷ که فقط حدود نیمی لشکر پیاده‌ی نظام چین مجهز به تانک یا سلاح بودند، کلیه‌ی لشکرهای پیاده نظام فعلی دارای سلاح بوده، قدرت شلیک و سهولت حرکت بیشتری دارند (Brown & et al, 2003:25).

با این وجود بنابر گزارش رسمی سال ۲۰۰۶ دولت چین در مورد «دفاع ملی»، کاهش نیروهای زمینی به سود نیروهای دریایی و هوایی و توپخانه پشتیبان^۱ بوده که مجموعاً شاهد ۳/۸ درصد افزایش در تعداد کارکنان خود بوده اند. نیروی دریایی چین سعی کرده است توان دفاعی مؤثر خود را از سطح منطقه‌ای ساحلی به سطح «اولین سلسله جزایر (ژاپن، تایوان، فیلیپین) توسعه دهد و امیدوار است که در آینده به» دومین سلسله جزایر «(بانیسن، ماریانا و گوام^۲)» برسد. هدف احتمالی نیروی دریایی چین این است که دارای یک ناوگان آب‌های عمیق/آبی^۳ باشد تا به صورت جهانی و نه تنها برای امنیت موجودی منابع (بخصوص منابع انرژی) خود، بلکه به خاطر منافع ژئو استراتژیک خود به عنوان یک قدرت عمده‌ی در حال ظهور به نمایش قدرت بپردازد (Meconis, 2000: 141 and Wallace).

از سال ۲۰۰۳ دو ناو محافظ (اسکورت) جدید از نوع ۰۵۴ جانیکای با ویژگی‌های مشابه ناوهای محافظ فرانسوی لافایت که به تایوان فروخته شده بودند به آب انداخته

1. Second Artillery.
2. Bonin, Mariana, Guam.
3. Blue/ Deeping Waters.

شده‌اند. چهار ناو شکن ساورمینی کلاس^۱ (956EM و 956 EM) خریداری شده و دوازده نوع متفاوت موشک ضد کشتی هم قدرت چشمگیری به نیروی دریایی چین بخشیده‌اند. برخی از این موشک‌های پر قدرت از نظر سرعت مافوق صوت از نظر هدف‌گیری دارای برد زیاد و دارای قابلیت حمل کلاهک سنگین یا هسته‌ای هستند (Meconis 2000:148 and Wallace).

یکی از منابع حایز اهمیت جنگ‌افزارهای مدرن در چین، کپی‌برداری از تسلیحات خارجی بوده است. در طول سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ چین با مجموع ۱۱/۶۸ میلیارد دلار واردات تسلیحات، بزرگترین واردکننده تسلیحات متعارف در جهان باقی‌مانده؛ مجموع وارداتی که خیلی بیشتر از ۱/۵۱۷ میلیارد دلار واردات تسلیحات تایوان (با مقام ۱۸ در جهان) یا ۹۷۵ میلیون دلار واردات تسلیحات ژاپن (با مقام ۲۳ در جهان) است (Shambaugh, 2006: 230).

با این حساب که ۹۵ درصد تسلیحات چین در دهه‌ی گذشته از خارج به‌دست آمده است، در این ارتباط روسیه اولین و بزرگترین کشور فروشنده تسلیحات به چین می‌باشد و اوکراین در ردیف دومین فروشنده قرار دارد (Crane, 2005:15).

توسعه‌ی نظامی چین همچنین از کانالهایی مرموز و پنهانی برای دسترسی به تکنولوژی‌های مدرن خارجی سود برده است. باید یادآور شد منابع مالی ارتش آزادپخش خلق چین متعدد خارج از بودجه نیز می‌باشد. از جمله تخصیص بودجه‌های ویژه برای خرید اقلامی است که حداقل بخشی از این بودجه از سود حاصل از فروش تسلیحات تأمین می‌گردد و یا فروش خدمات واحدهای ارتشی (مانند واحدهای فعال در امر ساخت و ساز) و محصولات آنها (مانند محصولات کشاورزی) و دیگر فعالیتهای سنتی خود کفایی آنها را به فروش گذاشته است (که همچنین محصولات و خدمات غیر نظامی

1. Sovremenny- Class Destroyer

ارایه می‌کنند) می‌باشد و بخش دیگر نیز بودجه‌های مربوط به امور دفاعی است که وزارتخانه‌های دیگر هزینه می‌کنند. هرچند چین نسبتاً بازیگری حداقلی در بازار فروش تسلیحات به شمار می‌رود، ولی درآمد فروش تسلیحات چین از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۹ چیزی بین ۸۰۰ میلیون تا ۱۸۰۰ میلیون دلار در هر سال بوده است (Mulvenon and Yang, 2006: 76).

مطمئناً چین برای بهبود تواناییهای نظامی‌اش فرصت‌های زیادی دارد. با توجه به این واقعیت می‌توان نرخ دو رقمی افزایش سالانه‌ی مخارج دفاعی رسمی این کشور از سال ۱۹۹۰ تا (سقف) متوسط سالانه ۱۵/۳۶ درصد، تا سال ۲۰۰۵ (البته بدون در نظر گرفتن تورم) توضیح داد. البته نرخ رشد بودجه‌ی دفاعی چین باید کفاف تعداد بسیار زیاد سربازان (۲/۳ میلیون سرباز خدمت تمام وقت به علاوه تقریباً چهار میلیون شبه نظامی) و سهم مناسب بودجه‌ی دفاعی آن از تولید ناخالص داخلی و بودجه‌ی کل کشور را بدهد که این سهم در طول دوره‌ای از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۵ به ترتیب معادل ۱/۶ و ۸/۵ درصد بوده است (ISS^۱, 2006: 264).

البته اگر این ارقام را در شرایط واقعی و با محاسبه‌ی متغیرهای تورم و نوسانات تبادل ارز در نظر بگیریم، آنگاه سهم مخارج نظامی از تولید ناخالص داخلی چین حتی کمتر از مقادیر پیش گفته خواهد بود (Skons et al, 2005:307).

به علاوه هنگامی که بودجه‌ی دفاعی ۳۵ میلیارد دلاری چین در سال ۲۰۰۶ را با مخارج نظامی آمریکا (۴۴/۱۶ میلیارد دلار آمریکا) و ژاپن (۴۱/۳۵ میلیارد دلار آمریکا) در همان سال مقایسه کنیم، می‌بینیم که به مقدار نجومی و خیره کننده‌ای پایین است (Chin, 2008: 524).

1. International Institute for Strategic Studies.

فقدان شفافیت در مورد سرعت، دامنه و جهت‌گیری پیشرفت نظامی چین بدون شک، سوءظن‌هایی را در خارج از این کشور در رابطه با بودجه‌های پنهانی و پروژه‌های مخفی ایجاد می‌کند و در نتیجه موجب شک و تردید کشورهای دیگر در مورد منافع ملی چین در آینده می‌شود. بخشی از افزایش مخارج دفاعی چین برای سرمایه‌گذاری‌های پیوسته و بهبود توانایی‌های نظامی این کشور به منظور واکنش در مقابل روند انقلاب در امور نظامی (RMA) و ماهیت در حال تغییر جنگ است. توسعه اقتصادی سریع این کشور باعث شده تا بخش نظامی بتواند به تقلید از تکنولوژی‌های جدید، غیر نظامی و با کاربردهای دوگانه برای ساخت تسلیحات بپردازد. توسعه نظامی چین همچنین از کانال‌هایی مرموز و پنهانی برای دسترسی به تکنولوژی‌های مدرن خارجی سود برده است (Gertz 2006 : 69).

برخی ویژگی‌های توان نظامی اخیر چین

برای انجام مأموریت‌ها، رهبران ارتش خلق به دنبال توسعه بیشتر، مدرن‌تر و متنوع‌تر مجموعه‌ای از توانایی‌ها و قابلیت‌های نظامی چند منظوره می‌باشند. ساختار نیروهای مطلوب PLA متشکل از دو مؤلفه اصلی می‌باشد. نخست، نیروهای معمولی و دوم نیروهای استراتژیک هسته‌ای. تفاوت بین قابلیت‌های واقعی و مطلوب باید به عنوان شکاف‌های کنونی و نقاط ضعف در توانایی PLA برای انجام مأموریت‌های اصلی در نظر گرفته شوند. با در نظر گرفتن قابلیت‌های سلاح‌های متعارف، PLA در چند سال گذشته در حال گذار از نیروهای زمینی گسترده به نیروهای عمدتاً ماهرتر، پر جنب و جوش‌تر و کوچکتر برای دفاع تمام و کمال از قدرت قاره‌ای خود بوده است (Lewis, 2006: 211). با این حال چند ویژگی توسعه نظامی چین بیشتر از سایر موارد شایان توجه می‌باشد.

اول، چین با در نظر داشتن جنگ نا متقارن بر چند حوزه‌ی اصلی متمرکز می‌شود که می‌تواند در آنها بدون نیاز به منابع فراوان به نتایج مقتضی و قابل مشاهده دست پیدا کند و این یک انتخاب موقتی مناسب در مقابل کشور با نیروی نظامی برتر است. دوم، اینکه هنوز هم در برخی موقعیت‌ها تعداد (کمیت) حایز اهمیت است. به عنوان مثال با افزایش قابل ملاحظه زیردریایی‌ها، ارتش چین امکان پیروزی در حمله‌ی یک زیردریایی بزرگ به واحدهای ارتشی یک ناو هواپیمابر را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. چنین چیزی را می‌توان با حمله‌ی یک گله گرگ سرکش مقایسه کرد که با حملات پی در پی یک گاو نر را از پا در می‌آورد، اگرچه همانگونه که قابل پیش بینی است ممکن است تعداد زیادی قربانی شوند.

سوم، تکنواوری و اقتصاد چین به دو ستون برای تداوم توسعه‌ی نظامی آن تبدیل می‌شوند. در واقع یک اقتصاد متری نشانگر دسترسی به منابع و استعدادهای و تداوم توسعه‌ی نظامی از نظر تحقیق و توسعه (R&D) تولیدات و هزینه‌های دفاعی است.

چهارم، در حالی که هدف فوری و ضروری چین دستیابی به یک توانایی محلی و منطقه‌ای است ولی بسط و توسعه‌ی نیروی هوایی و دریایی آن از هدف مسلم وحدت تایوان فراتر می‌رود و به هدفی جهانی تبدیل می‌شود.

پنجم، صرف نظر از ارزیابی‌های صورت گرفته مبنی بر تعداد نسبتاً اندک زرادخانه‌های چین در مقایسه با دیگر کشورها و نیروهای متعارف نه چندان مؤثر آن، باید گفت که سلاح‌های هسته‌ای با اهداف مبتنی بر بازدارندگی معتبر و مقابله به مثل هسته‌ای، چین را در موضع منحصر به فرد و قدرتمندانه‌ای قرار داده‌اند.

ششم، باید به خاطر سپرد که نسل جدید رهبران و فرماندهان چین تکنو-ناسیونالیست هستند (foot, 2006:91).

آنان از نظر تکنولوژیکی داناتر و در مسایل نظامی عمل گرایانه‌تر از رهبران قبل از خود هستند و انگیزه‌های آنان به وضوح ملی گرایانه‌تر از قبل است، به علاوه در آنها تمایلی به بازگشت دوباره به جایگاه بر حق چین در جهان وجود دارد. آنها همچنین تحقیق و توسعه‌ی نظامی را همچون لوکوموتیوهایی برای بهبود روش‌ها و توانایی‌های جنگی چین به کار می‌گیرند (Goldstein, 2005:245).

در مجموع به نظر می‌رسد که ارتش آزادیبخش خلق چین نسبت به دو دهه‌ی گذشته بسیار کارآمدتر و خود را با شرایط نوین انقلاب در امور نظامی (فرماندهی، کنترل، جنگ اطلاعاتی و الکترونیک، توسعه ISR زمینی، دریایی، هوایی و فضایی) وفق داده است و به مرحله‌ای رسیده است که قادر به نبرد در شرایط نوین می‌باشد.

چالش‌های دشوار پیش روی هژمونی آمریکا

یک احساس شایع و فراگیر در میان رهبران و تحلیلگران سیاسی چین نشان می‌دهد که به منظور دفع تمایلات هژمونیک آمریکا که منافع چین را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به‌خصوص تلاش آمریکا برای دو تکه کردن چین از طریق حمایت ضمنی از استقلال تایوان، چین باید به ترتیب و متناسب با نیازهایش در هر موقعیت از قدرت سخت و قدرت نرم استفاده کند. با این وجود توانایی نظامی مقتدرانه چین به مانند متغیری مهم عمل می‌کند که باعث می‌شود آمریکا به جای عجله برای دست زدن به اقدامات جبران‌ناپذیر به تأمل در مورد اولویت‌بندی مجدد اهدافش بپردازد. در ضمن توانایی نظامی علاوه بر هدف دفاع، بازدارندگی و اجبار بنا بر توضیح آرت^۱ (۱۹۸۰): «امکان خودستایی را هم به وجود می‌آورد که این می‌تواند آمال و آرزوهای دولت و رهبران چین برای پرستیژ و احترام را برآورده کند» (Art, 1980: 38).

1. Art

در واقع توان نظامی ابزاری مناسب برای برای برآوردن منافع ملی دولت اعم از بسط و توسعه‌ی ارزش‌ها، افزایش پرستیژ و تضمین امنیت است. این توان باعث تقویت قدرت هدایت‌کنندگی سیاست خارجی توسط چین می‌شود. بر خلاف ظاهر خشن استفاده از قدرت نظامی در برخوردهای فیزیکی می‌توان از این قدرت و توان آن با آرامش و برای تهدید و ارعاب هم استفاده کرد. در این حالت حتی اگر چین مکرراً تصویری از خیزش (یا توسعه‌ی صلح‌آمیز) خود منتشر کند تا نمود رشد فراوان و سرکش خود در زمینه‌ی نظامی را تعدیل کند، باز هم تمایلش به کسب موقعیتی با پرستیژ بالا ممکن است چالش‌هایی را برای هژمونی حال حاضر آمریکا بر امور جهان به وجود آورد. یک چنین القای ملی برای موقعیتی عالی از تمایلات ملی چینی‌هاست، تمایلی که در گذشته‌ی تاریخی خود تحقیرهایی در سطح داخلی و رنج و عذاب‌هایی به وجود آورده توسط قدرت‌های خارجی را تجربه کرده است (Zheng, 2005: 23).

تصور می‌رود نوسازی نظامی چین بیش از هر کجای دیگر می‌تواند منبع عدم ثبات برای سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا باشد، زیرا چین در حال عبور از مرحله‌ی صنعتی شدن و توسعه‌ی اقتصادی سریع و گسترده‌ای است و در چنین شرایطی نیاز به ایجاد فضای تنفسی و منطقه‌ی نفوذ برای قدرت در حال رشد خود دارد. چین بی تردید دارای نقش و اهمیت استراتژیک در صحنه‌ی سیاست، اقتصاد و امنیت جهانی است. چین بیشترین جمعیت دنیا را در خود جای داده است. سریع‌ترین رشد اقتصادی و چهارمین اقتصاد جهانی را در اختیار دارد. نیروی زمینی ارتش چین در ردیف اول جهان از نظر تعداد نفرات و نیروی هوایی و دریایی این کشور در ردیف چهارم قرار دارد و یک قدرت هسته‌ای و عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد است (Skons, 2005: 88).

بدیهی است که منابع قدرت در جهان محدود است و خیزش چین و در اختیار گرفتن بخشی از منابع قدرت جهانی، عرصه جهان را برای آمریکا تنگ خواهد کرد. با

خیزش چین و تثبیت جایگاه جهانی آن در نظم جدید بین‌المللی، طی دهه‌های آتی، تضاد اساسی منافع ایالات متحده و چین بیش از پیش علنی شده و این برخورد منافع و رای اختلاف ایدئولوژیک در نهایت به رقابت منافع استراتژیک در آسیا-پاسفیک و یا حتی در جهان منتهی می‌شود. این مسأله با سیاستهای آمریکا در شرق آسیا همخوانی ندارد و لذا توسعه‌ی نفوذ هر یک از دو ابر قدرت در منطقه‌ی نفوذ دیگری، موجب عدم ثبات در شرق آسیا خواهد شد (عظیمی، ۱۳۸۰: ۷).

در منطقه‌ی شرق آسیا به عنوان یکی از مناطقی که پس از جنگ سرد به عنوان یک مجموعه‌ی امنیتی عمل می‌کند، وابستگی امنیتی و اتحادها به گونه‌ای است که آمریکا و چین را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. ژئوپولیتیک منطقه نیز این نظام دو قطبی منطقه‌ای را تشدید می‌کند. بنابراین اغلب سیاستگذاران آمریکا بدین باور رسیده‌اند که در منطقه‌ی شرق آسیا، چین قدرتی رقیب برای منافع این کشور به شمار می‌رود (ملک پور آذرخوارانی، ۱۳۸۷: ۴).

از دید بسیاری از تحلیلگران آمریکایی سرعت توسعه‌ی ملی چین، وسعت و جمعیت این کشور دلایل کافی برای رقابت با آمریکا را در آینده اقامه می‌کند. از منظر ایالات متحده، بخشی از سرمایه گذاری‌های چین در حوزه‌ی نظامی که طیفی از افزایش قابلیت‌های نیروی دریایی و هوایی، افزایش توانایی‌های راداری و سیستم‌های پیشرفته‌ی موشکی و تسلیحاتی را در بر می‌گیرد، توانایی نظامی چین را به کل منطقه‌ی آسیای شرقی گسترش می‌دهد و موشک‌های بالستیک قاره پیما و جنگنده‌ها و زیردریایی‌های خریداری شده از روسیه، قابلیت‌های این کشور را از آسیا فراتر می‌برد (شریعتی نیا، ۱۳۸۷).

مقامات واشینگتن بر این اعتقادند که نوسازی و مدرن سازی نیروی دریایی و هوایی چین با هدف بسیار مهم و استراتژیکی صورت می‌گیرد که در فرهنگ نظامی از آن به عنوان ضد دسترسی یاد می‌شود. به اعتقاد آنان چین می‌خواهد در موقعیتی قرار بگیرد که

بتواند از دسترسی ایالات متحده به مناطق دریایی نزدیک به سواحل خود جلوگیری نماید (فیروزآبادی، ۱۳۸۹).

آمریکا از این مسأله نگران است که توسعه‌ی نظامی چین بتواند پکن را به قدرت برتر در منطقه‌ی آسیا و اقیانوس آرام تبدیل کند. چین از سال‌ها پیش در واشنگتن به عنوان بزرگترین چالش پیش روی آمریکا به عنوان قدرت برتر مطرح بوده است. در اوایل ماه فوریه سال ۲۰۱۰، پنتاگون در چارچوب ارزیابی دفاعی خود از یک سری اقدامات که برای رویارویی با توسعه‌ی نظامی چین در دهه‌های اخیر مورد نیاز است، سخن به میان آورد. دفاع بهتر از پایگاه‌های نظامی آمریکا، افزایش توان هدایت جنگ‌های سایبری، همکاری‌های استراتژیک جدید با همسایه‌های چین در جنوب شرقی آسیا و توسعه‌ی زیردریایی‌های جنگی، جزو برخی از این برنامه‌ها بوده است. این گزارش که با خشم مقامات پکن رو به رو شد، اظهارات مختلف مقامات چینی را به دنبال داشت. وزارت امور خارجه چین با کلیشه‌ای خواندن این گزارش، اعلام کرد که وزارت دفاع آمریکا، چین را همیشه به گونه‌ای اغراق آمیز تهدید و خطری بزرگ معرفی می‌کند. علاوه بر این، اعلام خبر کمک نظامی آمریکا به تایوان که با انتقاد و شکایت مقامات چینی همراه شد نیز برخی از تلاش‌های چین را برای تقویت قوای نظامی‌اش توجیه می‌کند، به گونه‌ای که ژنرال‌های ارتش این کشور خواهان اقدامات مشابه و بازدارنده از سوی چین شده‌اند؛ اقداماتی که تنها محدود به تجهیزات نظامی نمی‌شود و به بی‌ثباتی کشاندن آمریکا از طریق ابزارهای اقتصادی، بخشی از برنامه‌های چین در این زمینه است (Yang, 2011: 150- 156).

از زمانی که چین ژاپن را پشت سر گذاشت و در سال ۲۰۰۴ به دومین مصرف‌کننده‌ی بزرگ نفت جهان بعد از آمریکا تبدیل شد، رقابت بر سر ذخایر منابع حیاتی مانند منابع انرژی می‌تواند مسأله‌ای پر دردسر و میدان آزمایشی خطرناک هم برای آمریکا و هم برای چین باشد. انتظار می‌رود که عطش چین برای نفت وارداتی تا سال ۲۰۲۰ با افزایش

ناگهانی از ۴۰ درصد به ۷۰ درصد کل نیاز این کشور به نفت برسد. به همین دلیل هم چین با تلاش فراوان به دنبال امنیت انرژی در خاورمیانه، آسیای مرکزی و حتی حیات خلوت آمریکا در آمریکای لاتین بوده است. بنابراین اگر واشینگتن تصمیم بگیرد شاهرهای را که نفت را از راه دریا (تنگه تایوان و تنگه مالاکا) به چین می‌رساند قطع کند، آنگاه ممکن است چین احساس کند که حق قانونی و مشروع آن در برخورداری از امنیت انرژی توسط آمریکا به مخاطره افتاده است. راجع به تنگه‌های پیش گفته لازم به ذکر است که آمریکا در تنگه تایوان دارای منافع امنیتی و در تنگه مالاکا هم ۸۰ درصد از نفت وارداتی چین از این تنگه عبور می‌کند (Zweig and Bi, 2005: 302).

برخی از تحلیلگران امکان یک چنین برخورد پر هزینه‌ای را بین پکن و واشینگتن دریافته‌اند. این موضوع باعث می‌شود تا چین برای تغییر استراتژی دریایی‌اش از دفاع ساحلی به دفاع در سطح اقیانوس برای کارآمدتر کردن باند موقت هواپیماهای نظامی در دریای جنوب چین و همینطور برای بسط و توسعه روابط نظامی با پاکستان و کشورهای جنوب شرق آسیا به منظور اطمینان از باز بودن گذرگاه واردات نفت به کشورش دلیل کافی داشته باشد. آمریکا و چین همچنین بر سر تعهدات چین در مقابل امنیت بین‌الملل و در مسایلی مانند عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، رژیم کنترل تکنولوژی موشکی^۱ و سپس پیوستن به گروه تأمین کنندگان هسته‌ای در سال ۲۰۰۴ اختلاف دارند (Friemen, 2004: 90).

واشینگتن حتی پس از عضویت چین در معاهده‌ی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای^۲ در سال ۱۹۹۹ هم این کشور را به رفتار غیر مسئولانه در انتقال تجهیزات هسته‌ای و اقلام با مصارف دوگانه به کشورهای غیر عضو و به تأسیساتی که بر خلاف توضیحات موافقتنامه نظارتی معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای تحت نظارت قرار ندارند، متهم کرد. به

1. MTCR
2. NPT

عنوان مثال چین دلیل خاصی نمی بیند که بخواهد کمک‌های هسته‌ای‌اش را به شرکای تجاری بلند مدتش یعنی ایران و پاکستان قطع کند (Shirk, 2007: 197).

در مورد بحث و جدل پیرامون ارقام دفاعی هم پکن تصمیم گرفته است که علناً به افشای اطلاعات مربوط به تکنولوژی دفاعی خود نپردازد و با این کار شاید درصدد است که از شرمندگی احتمالی به خاطر پس رفت در برخی زمینه‌ها اجتناب کند. از این طریق می‌توان توضیح داد که چرا از بعد اینکه آمریکا به کارکنان ارتش آزادی‌بخش خلق چین اجازه دسترسی به بسیاری از تأسیسات نظامی آمریکا با درجات حساسیت متغیر را داد، چین به بازدیدهای دو جانبه کامل و مقتضی از تأسیسات نظامی تمایلی ندارد (Polpeter, 2004: 156).

به علاوه عدم شفافیت عمده می‌تواند برای مخفی نگاه داشتن توان نظامی چین سودمند باشد. در واقع حدس و گمان در مورد قدرت نظامی چین باعث می‌شود ارزیابی‌های دشمن با تردید و ریسک همراه شود. مطمئناً پذیرفتن اصل شفافیت برای بازیگر سطح بالایی مانند آمریکا و به منظور اثبات قدرت و به رخ کشاندن اعتبار باز دارندگی‌اش آسان‌تر است تا برای رقیب در سطح پایین‌تری همچون چین (Polpeter, 2004: 160).

فقدان شفافیت در حوزه‌هایی که در بیشتر جوامع دموکراتیک به آسانی قابل دسترسی و معمولاً به روی عموم باز هستند و عدم موافقت با بازدید از تأسیسات نظامی در بازدیدهای دو جانبه به سوءظن‌ها و عدم اعتماد در مورد توانایی دفاعی چین و مقاصد استراتژیک آن دامن می‌زند. بنابراین در ارزیابی توان نظامی چین بسته به اینکه چه برداشتی از توسعه‌ی نظامی اخیر چین، محاسبات استراتژیک آن در آینده و وضعیت دفاعی‌اش داشته باشیم به آسانی به خطا می‌رویم و به نتایجی می‌رسیم که در آن یا فقط نیمه‌ی خالی لیوان و یا فقط نیمه‌ی پر آن را می‌بینیم (Gill, 2001: 147).

مباحثه‌ای که بین برژینسکی و مرشایمر در سال ۲۰۰۵ صورت گرفت یکی از نمونه‌های برداشت‌های متفاوت در مورد خیزش چین در زمینه‌ی قدرت نظامی است. برژینسکی استدلال کرده است که: «تصمیم آمریکا به ماندن در شرق آسیا با مهار کردن ژاپن که از نظر نظامی قدرتمند، به طور فزاینده‌ای ملی‌گرا و به صورت بالقوه دارای توانایی هسته‌ای است، دارای مزایای اضافه برای چین است. به علاوه صلاحیت هسته‌ای و عملکرد اقتصادی قدرتمندانه‌ی چین در بازارهای جهانی که در آن همه به هم وابسته‌اند، باعث شده است که رهبران چین به منظور اجتناب از هرگونه سیاستی مانند دیپلماسی نفتی در مقابل آمریکا که می‌تواند برای هر دو طرف فاجعه بار باشد، داناتر، حساب‌گرایانه‌تر و آگاه‌تر از قبل شود» (Brzezinski and Mearsheimer, 2005: 57).

چنین دیدگاه ملایم و دلسوزانه‌ای نسبت به چین در مطالعات مورد بررسی قرار گرفته و به دقت شرح داده شده است. مطالعاتی که نشان می‌دهد چین نه تنها با در پیش گرفتن چند جانبه‌گرایی، بلکه با توسعه‌ی فعالانه و دو جانبه‌ی مشارکت‌های امنیتی همکاری‌کننده هم در بیان و هم در عمل تغییر یافته است.

با توجه به توانایی نظامی ناکافی چین و آسیب‌پذیری که از انقلاب در امور نظامی سرچشمه می‌گیرد به چالش کشیدن هژمونی آمریکا هیچ‌گونه مزیت امنیتی قابل توجهی برای چین به وجود نمی‌آورد. در واقع چین در جامعه‌ی بین‌الملل خودش را با یک کشور پایبند به قانون وفق داده است تا وضعیت یک چالشگر رادیکال. واکنش‌های آرام و همراه با خونسردی چین حتی در شرایط تحرک آمیز و خطرناک و در چندین آزمایش بین چین و آمریکا که به جرأت می‌توان گفت آزمایش‌های جدی بوده‌اند به اثبات رسیده‌اند. از جمله‌ی این شرایط خطرناک و آزمایش‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: اظهارات شدیدالحن لی تنگ هوئی^۱ در سال ۱۹۹۹ در مورد تئوری دو دولت، حادثه‌ی هواپیمای جاسوسی EP-۳،

1.Lee Teng- Hui

در سال ۲۰۰۱ و جنگ آمریکا علیه تروریسم و جنگ منفور آن در سال‌های اخیر در عراق (Waldron, 2005: 719).

به نظر می‌رسد که چین در حال حاضر کمین کرده است و منتظر فرصتی ایست تا در آینده خیز بردارد و مانند قدرتهای اروپایی خارج از نیمکره‌ی غربی که آمریکا را از خود راندند، چین هم برای به دست آوردن دوباره‌ی نقش برجسته‌ی خود در آسیا، آمریکا را برای خروج از منطقه تحت فشار قرار دهد (Mearsheimer, 2006: 160).

در واقع چین می‌تواند همان چالش‌های بالقوه‌ای را که آلمان و اتحاد جماهیر شوروی نسبت به ثبات سیستم وارد کردند، اعمال کند. چین تنها کشوری است که تصور می‌شود می‌تواند قدرت دریایی آمریکا را به چالش بکشد و باعث بی‌ثباتی منطقه‌ی شرق آسیا شود (وثوقی، ۱۳۸۸: ۵۹).

از این رو کشورهای جنوب شرق آسیا در مقابل چین، هیچ راه دیگری به جز متحد شدن با آمریکا به منظور حفظ توازن با چین ندارند. در حالی که رهبران فعلی چین در سیاست‌ها و ژست‌های خود با احتیاط و به صورت مسالمت آمیز رفتار می‌کنند، ولی همه‌ی این‌ها می‌تواند تا سال ۲۰۲۵ یا ۲۰۳۰ از بین برود. در آن زمان چین از نظر نظامی قدرتمندتر است و برای به مبارزه طلبیدن آمریکا احساس اطمینان می‌کند و دقیقاً همان کاری را می‌کند که همه‌ی قدرت‌های بزرگ و بلند پرواز در طول تاریخ در تلاش بوده آن را انجام دهند (Brzezinski and Mearsheimer, 2005: 312).

واکنش آمریکا؛ گزینه‌های سیاستگذاری

مطمئناً دیدگاه‌های متفاوت در مورد خیزش نظامی چین بحث‌هایی را در مورد اینکه آمریکا باید به چه صورت (مسالمت آمیز یا خصومت آمیز) واکنش نشان دهد، به وجود می‌آورد. اگر یافته‌های قبلی مبنی بر اینکه رئال پولتیک برای مدت زمانی طولانی در درون فرهنگ

استراتژیک چین جا داده شده بود، متقاعد کننده باشد، آنگاه رهبران چین مانند رهبران دیگر قدرت‌های عمده در گذشته رفتار خواهند کرد و واکنش نشان خواهند داد؛ به طوری که زور را برای کسب موقعیت بکار گیرند، از امکان اینکه فریب داده شوند اجتناب می‌کنند و مشکلات مربوطه به دستاوردهای خود را مهار می‌کنند. پس جای تعجب ندارد که در گزارش سال ۲۰۰۶ مجله دفاعی آمریکا ادعا شده بود که چین در بلند مدت به صورت یک چالش نظامی عمده برای آمریکا باقی می‌ماند (Chin Lee, 2008: 532).

آمریکا و چین علاوه بر افزایش سطح شفافیت در امور نظامی باید به صورت مشترک و برای کاهش سوءظن‌ها در مورد تهدیدهای خارجی احتمالی، فرضی یا واقعی هر کدام نسبت به دیگری تلاش کنند. به بیان دیگر ممکن است که دو طرف رقابت کنند و یکدیگر را متهم سازند ولی هیچ نیازی نیست که برخوردی بین آن‌ها به وجود آید. بسط و تکامل بحث و گفتگوها در سیاست آمریکا ظاهراً به منظور به کارگیری رویکردی دو شاخه برای مقابله با توسعه‌ی نظامی چین است (Dombaugh, 2003: 14).

در واقع واشینگتن از یک سو با تشویق چین به اینکه در جهان یک قدرت ذینفع مسؤول^۱ باشد، رویکرد حاصل جمع مثبت^۲ را اتخاذ می‌کند. هدف از این رویکرد، ایجاد چینی شکوفاتر و مردم سالارتر در آینده است. این سیاست متضمن پشتیبانی ایالات متحده از ورود چین به سازمان‌های منطقه‌ای آسیاست، البته باید این روند به ترتیبی مدیریت شود که نقش ژاپن تقویت گردد و نگذارد ژاپن تحت استیلای چین غیر مردم سالار قرار بگیرد. بر اساس منطق تئوری سیکل قدرت (تعادل) این گزینه در واقع می‌تواند منطقی‌ترین انتخاب از سوی ایالات متحده باشد، الگویی که به نظر می‌رسد در شرایط کنونی، دولتمردان ایالات متحده با مد نظر قرار دادن تئوری مسئولیت چین در سیاست‌های کلان خود، تا حدودی آن را به عنوان راهبرد کلی پذیرفته‌اند. بر مبنای چنین گزینه‌ای، نه تنها

1. Responsible Stakeholder State

2. Positive- Sum game

عدم تعادل قدرت و نقش که ممکن است ناشی از افزایش قدرت بازیگر نوظهور و یا ناشی از کاهش قدرت هژمون در حال افول باشد، روی نخواهد داد، بلکه ایالات متحده زمان بیشتری قادر خواهد بود تا همچنان ابرقدرت اول جهان باقی بماند و فرصت بیشتری برای سازماندهی مجدد و ایجاد تعادل میان نقش رهبری و قدرت خود، در شرایط جدید فراهم نماید (قلی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۹۳).

گزینه‌ی دوم این است که ایالات متحده با تقویت نیروهای مستقر در مناطق نزدیک چین رویکرد ظاهراً متناقض و محتاطانه‌ی حاصل جمع صفر^۱ را اتخاذ نماید. تقویت نیروهای مستقر در مناطق نزدیک چین هم از طریق ایجاد پایگاه‌های پیشرو به عنوان مثال پایگاه گوام در جنوب غرب پاسیفیک، استفاده از ناوهای هواپیمابر دارای توان هسته‌ای، زیردریایی جنگنده و کشتی‌های مجهز به سپر موشکی در منطقه برای مقابله با تهدید پکن علیه منافع آمریکا صورت می‌گیرد (Christense, 2006: 85 و چرنوف، ۱۳۸۸: ۶۸).

از اقدامات دیگر آمریکا می‌توان به جمع کردن متحدانی مانند هند، ژاپن، مغولستان و پاکستان به گرد خود و آماده شدن برای یک سناریو با بدترین حالت و ایجاد بازدارندگی حداقل اشاره کرد، که البته این اقدام با توجه به رویکرد تئوری سیکل قدرت مبنی بر مخالفت با منطق موازنه‌ی قدرت و تأکید بر تعادل دینامیک، انتخاب درستی محسوب نمی‌شود. (Mastandun, 2003: 151).

از نظر عموم مردم شکل‌گیری اتحاد آمریکا با کشورهای پیش‌گفته، بخشی از ترتیبات استراتژیک برای امنیت منطقه‌ای و جنگ علیه تروریسم بوده، اما هیچ شکی وجود ندارد که با این کار یک سیاست جدید و ملایم احاطه و سد نفوذ با دقت فراوان ایجاد شده است تا خط توسعه‌ی نظامی چین را دفع کند. پیشرفت‌های هسته‌ای کره شمالی و آزمایش چندین موشک شامل جدیدترین نوع موشک تائه پودانگ-۲^۲ در جولای ۲۰۰۶ از نظر

1. Zero- Sum game

2. Taepodong-2 Missile

استراتژیک بهانه‌ی خوبی برای آمریکا ایجاد کرد تا به تقویت نیروهای نظامی مستقر در شرق آسیا بپردازد. در واقع آرایش استراتژیک نیروهای آمریکا برای مقابله با بحران کره شمالی تقریباً می‌تواند نشانگر نگرانی آمریکا در مورد توسعه‌ی نوسازی نظامی چین باشد (Yahuda, 2006: 173).

حال با این توصیفات، ممکن است چین همانند آلمان هیتلری تلاش کند تا از طریق جنگ، سریعتر به اهداف توسعه‌طلبانه‌ی خود نایل شود. در این صورت، گزینه‌ای که تئوری سیکل قدرت فراروی ایالات متحده قرار می‌دهد، ترکیبی از توازن و مخالفت و سازش و همسانی به صورت همزمان خواهد بود. به عبارتی دیگر، ایالات متحده می‌بایست با بهره‌گیری از مؤلفه‌های مهار (ائتلاف با همسایگان چین) و مشارکت (تبدیل چین به کشوری مسئول)، به مقابله با توسعه‌طلبی چین در عرصه‌ی نظامی بپردازد.

نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن مباحث مطرح شده مشخص می‌گردد که تلاش چین برای نوسازی نظامی حاکی از تمایل پکن برای کسب جایگاه ابرقدرتی و هژمونی در نظام بین‌الملل می‌باشد و این مسأله که آیا تلاش‌های چین می‌تواند چالش‌هایی را برای هژمونی ایالات متحده به وجود بیاورد، به نظر می‌رسد که خیزش نظامی پکن بیش از هر چیز دیگری می‌تواند چالش‌هایی را برای هژمونی ایالات متحده ایجاد نماید و منافع امنیتی و استراتژیک این کشور را خصوصاً در منطقه‌ی آسیا- پاسیفیک به خطر اندازد. در هر حال تصور اینکه رشد نظامی چین به تنهایی می‌تواند باعث تبدیل شدن چین به قدرتی برجسته و سرآمد شود، تصویر بسیار خوش‌بینانه است. ممکن است چین برای اینکه مورد تأیید جهان قرار بگیرد، به زمان نیاز داشته باشد تا به توسعه و پرورش هویت جدیدی بپردازد که به وسیله‌ی آن بتواند به عنوان بازیگر مسئول و برای بهبود بیشتر وزن قدرت نرم به علاوه قدرت سخت

خود که شامل توانایی نظامی می‌شود، لیاقت خود را به اثبات برساند. با گذشت زمان ممکن است اهداف چین به شیوه‌هایی تغییر کند که مستلزم کسب توانمندیهای جدیدتر و بیشتری باشد در این مقاله در مورد آنها توضیح دادیم، که در این صورت به نظر می‌رسد ایالات متحده هم باید متعاقباً در روش‌ها و نوع واکنش‌های خود تجدید نظر کرده و خود را با شرایط نوین برای حفظ هژمونی و برتری خود هماهنگ نماید.

منابع

- اخوان زنجانی، د. (۱۳۷۴). بحران در سیستم‌ها: ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های بین‌الملل، مجله دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۴، صص ۱۵۹-۱۷۲.
- چرنوف، ف. (۱۳۸۸)، نظریه و زیر نظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض. ترجمه: علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- شریعتی نیا، م. (۱۳۸۷). «نوسازی نظامی چین؛ ابعاد و واکنش‌ها». <http://www.mil.blogsky.com>.
- عظیمی، ا. (۱۳۸۰). روابط ایالات متحده و چین پس از جنگ سرد، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- فیروزآبادی، م. ع. (۱۳۸۹). «شطرنج آمریکا و چین در پاسیفیک». <http://www.did.ir>.
- قلی‌زاده، ع. (۱۳۸۹)، تحلیل روابط چین و آمریکا در چهارچوب تئوری سیکل قدرت ۲۰۰۸-۱۹۹۰، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان.
- ملکپور آذرخوارانی، م. (۱۳۸۷). تحلیل تأثیر تحولات ایالات متحده آمریکا بر روابط این کشور با چین پس از جنگ سرد در قالب نظریه‌های امنیتی، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان.

- وثوقی، س. (۱۳۸۸). نقش چین در ثبات یا بی ثباتی منطقه جنوب شرق آسیا، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال ششم، شماره ۱، تابستان، صص ۶۵-۳۱.
- Art, R.J. (1980). "To What Ends Military Power", *International Security*. No (4): PP. 3- 35.
- Brown, H. et al (2003), *Chinese Military Power*, Report of an independent task Force Sponsored by the Council on Foreign Relations for Geo-economics' Studies. Washington, DC: Council on Foreign Relation.
- Brzezinski, Z. and J.J. Mearsheimer. (2005). "Clash of the Titans", *Foreign Policy* January-February: 46-50.
- Chin lee, Wie. (2008). "China as a Military Power and Implications for U.S and Taiwan", *Journal of Asian and African Study*. Los Angeles, London, New Delhi and Singapore. Vol.43(5).
- Crane, Kate et al. (2005). *Modernization China's Military: Opportunities and Constraint*. Santa Monica. RAND Corporation.
- Christensen, T.J. (2006) "Fostering Stability or Creating a Monster? The Rise of China and US Policy toward East Asia", *International Security* 31(1): 81-126.
- Doran, C.F (1971). *The Politics of Assimilation: Hegemony and Its Aftermath*. Baltimore, MD: John Hopkins University Press.
- Doran, C.F (1972). *Equilibrium and Rank Disequilibrium*. Unpublished Working paper.
- Doran, C.F (1974). *A Conceptual and Operational Comparison of Frustration - Aggression, Rank Disequilibrium, and Achievement Discrepancy Models: Towards Synthesis Via a General Theory of Conflict Dynamics*. International Studies Association Meeting, St Louis, Missouri, March 20- 23.
- Doran, C.F (2003). Economics, Philosophy of History, and the Single Dynamic of Power Cycle Theory: Expectation Competition, and Statecraft. *International Political Review*, Vol. 24, No. 1, p13- 49.
- Dumbaugh, K. (2003) *China-US Relations: Current Issues for the 108th Congress*, CRS Report Congress. Updated 12 June. Washington, DC: Congressional Research Service, Library of Congress.
- Foot, R. (2006) "Chinese Strategies in a US-Hegemonic Global Order: Accommodating and Hedging", *International Affairs*. No82(1): 77-94.
- Frieman, W (2004). *China Arm Control and Non Proliferation*. London: Routledge Curzon.
- Gertz, B. (2006), *Enemies: How Americans Foes Steal Our Vital Secrets- and How We Let It Happen*. New York. Crown Forum.

- Gill, B. (2001). *Chinese-Military-Technical Development: The Record for Western Assessments, 1979–1999*, in J.C. Mulvenon and A.N.D. Yang (Eds) *Seeking Truth from Fact*, pp. 141–72. Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Goldstein, A. (2005). *Rising to the Challenge: China's Grand Strategy and International Security*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Grimmett, Richard. (2000). *Conventional Arm Transfer to Developing Nations, 1994- 2001*, Washington, DC: Congressional Research Service.
- IISS(International Institute for Strategic Studies) (2006), *Military Balance*, London: Routledge.
- Liska, G. (1968). *War and Order. Reflections on Vietnam and History*. Baltimore, MD: John Hopkins University Press.
- Mastanduno, M. (2003) '*Incomplete Hegemony: The United States and Security Order in Asia*', in M. Alagappa (ed.) *Asian Security Order*, pp. 141–70. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Lewis, J. W (2006), *Imagined Enemies: China Prepared for Uncertain War*. Stanford, Stanford University Press.- Medeiros, Evan(2005), *Strategic Hedging and The Future of Asia- Pacific Stability*, *Washington Quarterly*, No(6), Winter 2005.
- Meconis, C. A. and Wallace, M.D. (2000), *East Asian Naval Weapons Acquisition in the 19990s: Causes, Consequences, and Responses*. Westport, CT: Praeger.
- Mulvenon, James and Yang, Andrew N. D. (2006). *A Poverty of Riches: New Challenges and Opportunities in PLA Research*. Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Pollpeter, K. (2004). *China- US Security Management: Accessing the Military-to- Military Relationship*. Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Shambaugh, David. (2003). *Modernizing China's Military: Progress, Problems, and Prospects*, Berkeley: University of California at Berkeley Press.
- Shambaugh, D. (2006) '*China's Military Modernization: Making Steady and Surprising Progresses*, in A.J. Tellis and. M. Willis (eds) *Strategic Asia 2005-06: Military Modernization in an Era of Uncertainty*, PP. 64-103. Seattle, WA: National Bureau of Asian Research.
- Shirk, Susan (2007), *China: Fragile Superpower*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- Skons, E. et al. (2005). *Military Expenditure, In Stockholm International Peace Research Institute SIPRS Yearbook*. New York: Oxford University Press. Stanford University Press. , pp. 141–70.

- Tessman, Brok and Chan, Steve (2004). Power Cycle, Risk Propensity, and Great- Power Deterrence, *Journal of Conflict Resolution*, Vol 48. No. 2, April, pp 131- 153.
- Thompson, W.R. (1988). *On Global War*. Columbia: University of South Carolina Press.
- Waldron, A. (2005) “The Rise of China: Military and Political Implications”, *Review of International Studies*. No(31): pp 715- 33.
- Yahuda, M. (2006). *The Limits of Economic Interdependence: Sino-Japanese Relations*, Stanford, CA: Stanford University Press.
- Yang, Jian.(2011).” Japan's Decline Relative to China: Scenarios and Implications for East Asia”. *Political Science*. 62(2)pp 146- 165. .
- Zheng, Bijian.(2005). “China’s ‘peaceful rise’ to grate power status”, *Foreign Affairs*, No. 5, Sept/Oct, pp. 18-24.
- Zweig, D. and J. Bi (2005) “China’s Global Hunt for Energy”, *Foreign Affairs*. No84(5): PP. 25–38.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی